

## بررسی و تحلیل علل و عوامل تمایل انصار به امام علی (ع)

سمیه سادات هاشمی فشارکی<sup>۱</sup>

### چکیده

انصار نام گروهی از مسلمانان است که پیش از اسلام با نام اوس و خزرج در یثرب زندگی می‌کردند و به دلیل یاری پیامبر و دفاع از آن حضرت در مقابل دشمنان اسلام، از جانب رسول خدا (ص) به این لقب نامیده شدند. آنان مهاجرین را که از شکنجه اشراف قریش به یثرب هجرت کرده بودند و در راه اعتلای اسلام این فداکاری را کرده بودند، با آغوش باز پذیرا شدند. اگر چه بعد از رحلت پیامبر (ص) و در جریان سقیفه نقش برجسته انصار در دفاع جدی از حقانیت خاندان پیامبر اشاره نشده است، ولی نشانه‌هایی چون رابطه مناسب آنان با بنی هاشم، حمایت و محبت نسبت به خاندان پیامبر (ص) در میان آنان، فراوان بودن یاران ائمه اطهار (ع) در میان انصار، ستایش اهل بیت (ع) از آنها، حضور پر رنگ ایشان در عرصه سیاسی حکومت حضرت علی (ع) و شرکت در نبردهای سه گانه آن حضرت، می‌توان تمایلات آن‌ها را به ائمه اطهار به خصوص امام علی (ع) را نتیجه گرفت. همچنین حضور انصار در سقیفه بنی ساعده در جهت مخالفت با خلافت حضرت علی (ع) نبود، بلکه ترس ایشان از حاکمیت سیاسی مهاجرین و به خصوص قریش بود. که با به خلافت رسیدن ابوبکر و جانشینان وی، عملاً انصار در انزوای سیاسی قرار گرفتند. در این پژوهش با روش تحلیلی \_ توصیفی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای به دنبال بررسی دلایل گرایش و تمایل انصار به امام علی (ع) هستیم.

**کلید واژه ها:** انصار، امام علی، عوامل، سقیفه.  
پژوهشگاه علمی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

<sup>۱</sup>. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان s.hashemifesharaki@yahoo.com

## Exploration and Analysis of the Reasons for Ansar Tendency towards Imam Ali

### Abstract

Ansar was applied to a group of Muslims who lived in Yathrib before Islam and were from Aws and Banu al-Khazraj tribes. Because they assisted the Prophet Mohammad (pbuh) and defended him against the enemies of Islam, the Prophet called them Ansar. They welcomed Muhajirun with open arms who had migrated to Yathrib due to tortures of Quraysh aristocrats and had done such sacrifice for the excellence of Islam. Although there has been no reference to the salient role of Ansar in seriously defending the Prophet's legitimacy after his death and in the Saqifah, but their tendencies toward Aeme Athar especially Imam Ali is obvious given their appropriate relationship with Banu Hashim, support and kindness towards the family of the Prophet, too many followers of Aeme Athar among Ansar, their admiration by Ahl al-Bayt, their serious attendance in political grounds of Imam Ali's government and attending in three battles. Likewise, Ansar attended in the Saqifah because of their fear from political governance of Muhajirun and especially Quraysh and not due to their opposition with Imam Ali's caliphate. Ansar were practically subjected to political seclusion when Abu Bakr and his successors became caliph. This study intends to explore the reasons of Ansar tendency towards Imam Ali by means of an analytical-descriptive approach based on historical study.

**Keywords:** Ansar, Imam Ali, Factors, the Saqifah

## مقدمه

اوس و خزرج دو شاخه از شاخه های بزرگ قبیله ازد بودند که به ریاست حارثه بن ثعلبه پدر اوس و خزرج، پس از ویرانی سد مأرب از یمن به یثرب مهاجرت کردند. چون عمرو بن عامر نیای بزرگ این دو قبیله ویرانی سد را پیش بینی کرده بود. زمینها و باغهای خود را فروخت و با همه فرزنداناش وارد یثرب شده است. از آنجا که در این شهر قدرت دو طایفه یکسان بود هر یک از ایشان تلاش می کردند تا با انعقاد پیمان با گروههای معروف یهود در این سرزمین بر یکدیگر برتری یابند. بدین ترتیب اوسیان با بنی قریظه و خزرجیان با بنی نضیر هم پیمان شدند و نتیجه این رقابتهای شکل گیری جنگهای خونین بین این دو بود که در دوره جاهلیت برای هر یک از این نبردها نامی ویژه گذاشته بودند از جمله آنها یوم سمیر، یوم بقیع و یوم ربیع است. در آخرین جنگ که بعثت نام داشت اوسیان برای کسب پیروزی بر خزرجیان به مکه آمدند و خواهان پیمان با قریش شدند که توجهی به آنها نشد. سرانجام خزرجیان در مراسم حج با رسول خدا(ص) آشنا شدند و در طی دو عقبه اول و دوم به اسلام گرویدند و آن حضرت را به یثرب دعوت کردند. به یمن حضور رسول خدا(ص) در این شهر، یثرب را مدینه النبی نامیدند و از آن به بعد به مدینه مشهور شد و اهل یثرب به انصار یا انصار النبی شهرت یافتند. (جعفریان، ۱۳۹۲: ۳۶۷-۴۴۷)

مهاجرین مسلمانان اولیه بودند که از مکه به مدینه هجرت کردند، از این مهاجرین گاهی به مهاجرین بدر و یا مهاجرون الاولون تعبیر می شود. در حقیقت سنگ زیر بنای شوکت اسلام را مهاجرین تشکیل دادند. در بسیاری از سوره های قرآن از آنها با عظمت خاصی سخن گفته شده است مانند سوره نحل، سوره حشر، سوره جمعه و به خصوص در آیه ۷۴ سوره انفال به نیکی از ایشان یاد شده است. انصار به نوعی مهاجران را همچون افراد خانواده خود پذیرفتند و کمبودهای ایشان را جبران کردند. انصار، اموال خود را در اختیار ایشان گذاشتند، همچنین آنان را در محصولات کشاورزی خویش شریک قرار دادند و برخی از آنها زمینهای مجاور منازل خود را به پیامبر(ص) بخشیدند. روابط میان مهاجرین و انصار با پیمان برادری که پیامبر(ص) بین حدود چهل و پنج نفر از مهاجر و انصار بست، تقویت یافت (بلاذری، بی تا، ج ۱: ۳۱۹).

پس از رحلت رسول خدا(ص) برخی از انصار به دلیل ترس از تسلط مهاجرین در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند و به دنبال حاکمیت خود بودند. در روز سقیفه در ابتدا سعد بن عباده برای حاضران سخنرانی کرد و طایفه انصار را ستود. اوسی ها به سبب اختلافات قبیله ای که پیش از اسلام با خزرجی ها داشتند می ترسیدند که امارت به سعد بن عباده برسد و با ابوبکر بیعت کردند. فریاد هواخواهی گروهی از انصار درباره بیعت با امام علی(ع) به جای نرسید(منتظر القائم، ۱۳۹۱: ۲۰۸).

در زمان عمر وضعیت انصار همانند خلافت خلیفه اول بود. هیچ یک از اعضای شورایایی که عمر برای تعیین خلیفه پس از خود انتخاب کرده بود از انصار نبودند. در زمان عثمان تبعیض میان مهاجرین و انصار شدت یافت و سهم کمتری در اداره امور داشتند. پس از قتل عثمان و به دنبال تعیین جانشینی، ابوالهیثم بن تیهان انصاری طی سخنرانی برتری و سابقه و قرابت امیرالمؤمنان (ع) را با پیامبر یادآوری کرد تا زمینه بیعت را برای امام فراهم کند (ابن ابی الحدید، ج ۸: ۴، ۱۴۱۵). از جمله انصاری که با امام بیعت کردند ابویوب انصاری، خالد بن زید، خزیمه بن ثابت، ابوعباس سوارکار شجاع رسول خدا (ص) در جنگ احد و گروه دیگری از انصار که در هر دو بیعت عقبه و رضوان شرکت داشتند (مفید، ۱۴۱۵: ۵۸).

### پیشینه پژوهش

تا به حال چند مقاله در ارتباط با حضرت علی (ع) و انصار نگاشته شده است از جمله مقاله‌ای تحت عنوان انصار و امیرمؤمنان تألیف سعید طالقانی (۱۳۷۸) و همچنین مناظره امیرالمؤمنین با بزرگان از مهاجرین و انصار اثر سید صادق پیشنمازی (۱۳۷۹) است. در هر دو این آثار به بحث روابط انصار امام (ع) در سقیفه بتی ساعده و حوادث آن دوره تا به خلافت رسیدن ابوبکر پرداخته اند. در حالیکه در این پژوهش قصد داریم به روابط انصار در به حکومت رسیدن حضرت علی (ع) و دوران خلافت آن حضرت نیز بپردازیم و علل گرایش انصار به امام علی (ع) را بررسی نماییم.

### حضور انصار در سقیفه

سقیفه در ناحیه شمال غربی مسجدالنبی قرار داشت و سایبانی بود که کمتر از صد نفر در آن جای می گرفتند. سقیفه محل اجتماع مردم مدینه و از جمله انصار و قبیله اوس و خزرج بود (یاقوت حموی، ۱۴۱۰: ۵۱). انصار پس از مشاهده اقدامات پنهانی چند نفر از مهاجرین که در آخرین روزهای زندگانی پیامبر در پی باز پس گیری خلافت بودند، نگران آینده خود و سرنوشت خلافت بعد از پیامبر اکرم شدند به همین خاطر پس از رحلت پیامبر در سقیفه جمع شدند و تصمیم گرفتند تا سعد بن عباد را به عنوان خلیفه انتخاب کنند. او را در حالی که بیمار بود به سقیفه آوردند (طبری، بی تا، ج ۲: ۴۴۶).

خزیمه بن ثابت معروف به ذو الشهادتین در این جمع شرکت داشت و گفت: ای انصار شما اگر قریش را مقدم بدارید آنان بر شما مقدم خواهند شد. در کتاب خدای عزوجل شما انصار خوانده شده اید و هجرت پیامبر به سوی شما بود و قبر پیامبر در نزد شماست. بنابراین این حکومت را به مردی بسپارید که قریش از او بترسد یا مورد احترام قریش باشد و انصار نیز از او در امان باشند. انصار این سخن را پذیرفتند و خلافت را مورد تأیید قرار دادند (ابن اعثم، ۱۴۱۲، ج ۱: ۳۰). ریشه‌یابی در جریان سقیفه گرچه عموم انصار با ابوبکر بیعت کردند، ولی به استثنای چند نفر، از کارشان پشتیبان شدند و در موضع مخالفت با ابوبکر قرار گرفتند. در این هنگام، قریش کینه‌های خود را

آشکار ساختند و با انصار دشمنی کرده و بر ضد انصار سخنان تند و آتشینی ایراد نمودند و آنان را به نقض بیعت متهم ساختند. ابوسفیان، سهیل بن عمرو، عکرمه بن ابی جهل، حارث بن هشام، ولید بن عقبه و عمرو عاص از جمله کسانی بودند که مردم را علیه انصار تحریک می کردند. ابوسفیان با این که ابتدا با خلافت ابوبکر مخالف بود و سروری «تیم» و «عدی» را نمی پذیرفت، ولی از این فرصت طلاپی استفاده کرده، دشمنی خود را با انصار آشکار ساخت.

### کنار نهادن انصار از سیاست

قریش، شاعران خود را وادار می کردند که علیه انصار شعر بگویند، در مقابل نیز خطبا و شعرای انصار مانند حسان بن ثابت، نعمان بن عجمان و ثابت بن قیس از انصار دفاع می کردند و جواب آن ها را می دادند (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۵، ج ۶: ۳۳). اما دشمنی این گروه به حدی بود که خود مهاجران از فتنه آنان ترسیدند و جلویشان را گرفتند. به دستور امیرمؤمنان، فضل بن عباس در مدح انصار شعر سرود و از آن ها دفاع کرد، حتی عمرو عاص به سبب برخورد تند مهاجران از مدینه بیرون رفت (یعقوبی، ۱۳۵۸، ج ۲: ۱۲۸).

بدین ترتیب با پا در میانی مؤمنان و عاقلان مهاجران، درگیری میان انصار و قریش فرو نشست و در ظاهر خاتمه یافت، لکن قریش بر عکس زمان پیامبر، قدرت گرفتند و انصار ضعیف و از صحنه سیاست کنار گذاشته شدند، به گونه ای که ابوبکر، یازده فرمانده برای جنگ های «رده» فرستاد که در میان آن ها یک نفر هم از انصار نبود و نیز چهار سپاه برای فتح شهرها فرستاد و از انصار هیچ فرماندهی تعیین نکرد.

ابتدا انصار به این رفتار دستگاه خلافت اعتراض کردند که چرا شخصی از آن ها به فرماندهی جنگ های «رده» برگزیده نشده و حسان بن ثابت گفت:

يا للرجالِ لِيُخَلَّفَهُ الْاطْوَارُ \*\*\* و لما أَرَادَ الْقَوْمُ بِالْأَنْصَارِ

لَمْ يَدْخُلُوا مِنَّا رَيْسًا وَاحِدًا \*\*\* يا صاحِ فِي نَقْضِ وَ لَامْرَارِ

ای مردم بیائید اختلاف رفتار را ببینید و آنچه آنها علیه انصار می خواستند (و می خواهند) حتی یک رئیس از ما وارد کار نکردند نه در بر هم زدن و نه در استوار کردن ای دوست من!

ولی بعدها دیگر به این موضوع عادت کردند و پیوسته می گفتند: «ما به وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عمل کرده و صبر می کنیم» (یعقوبی، ۱۳۵۸، ج ۲: ۱۲۹).

چون بعضی از جنگ های رده و شورش های اعراب، اساس اسلام را تهدید می کرد، انصار در بعضی از آن ها شرکت فعالی داشتند. عباد بن بشر که از فرماندهان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، هنگامی که کار بر مسلمانان در جنگ یمامه دشوار شد و نتوانستند به مواضع دشمن نفوذ کنند، به انصار بانگ زد و گفت: «غلاف شمشیرها را بشکنید و از مردم جدا شوید و به سوی من بیایید».

چهار صد تن از انصار که در جلوی آن ها عباد بن بشر، ابودجانه و براء بن مالک بودند به سپاه مسلمانان پیوستند و پیشروی کردند تا به در باغی که دشمن در آن موضع گرفته بود، رسیدند و به سختی جنگیدند و عباد بن بشر در آن جا به شهادت رسید.

گاهی، خلفا مسئولیت های سطح پایین را به انصار پیشنهاد می کردند که بعضی از انصار آن را می پذیرفتند و بعضی نیز قبول نمی کردند، چنان که ابوبکر از ابوالهیثم بن التیهان خواست همان طور که در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) خراج خیبر را جمع می کرد، باز همان کار را ادامه دهد، ولی ابوالهیثم نپذیرفت. حتی گاهی اوقات هدایای ابوبکر را نیز بر می گرداندند، چنان که وقتی ابوبکر توسط زید بن ثابت تقسیمی را برای یکی از زنان بنی نجار فرستاد، زن انصاری نپذیرفت و آن را رشوه قلمداد کرد (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۵، ج ۲: ۵۳).

انصار از نظر تقسیم بیت المال هم مورد تبعیض قرار گرفتند. تنها بنی هاشم بودند که به انصار توجه می کردند و گاهی واسطه میان آن ها و خلفا شده و نیازهایشان را برآورده می ساختند، چنان که ابن عباس میان آنان و عمر واسطه می شد و با اصرار، عمر را وادار می کرد تا به آن ها احسان و نیکی کند. در زمان عثمان نیز درگیری میان قریش و انصار اوج گرفت، چرا که قدرت قریش افزون شد و عثمان بنی امیه را روی کار آورد و مال و ثروت مسلمانان را به آن ها بخشید و در شهرها آن ها را حاکم گردانید، به حدی که سعید بن عاص، عامل عثمان در کوفه، می گفت: «عراق بستان قریش است» (مسعودی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۳۵۴).

اما انصار ساکت نشستند و نخستین کسانی بودند که به اعمال و خلاف کاری های عثمان اعتراض کردند. اولین بار جبلة بن عمر ساعدی انصاری علیه عثمان انتقاد کرد و او را تهدید نمود که باید مروان را رها کند (ابن اثیر، بی تا، ج ۳: ۹۱). هم چنین هنگامی که عثمان محاصره شد، انصار جزو مخالفان او بودند و محاصره کنندگان را یاری می دادند و قاتلان عثمان از خانه های انصار بالای دیوار رفتند و عثمان را کشتند. حستان بن ثابت عثمانی بود و انصار را مذمت کرد و گفت:

خذلته الانصار اذ حضرموت \*\*\* و کانت ولایة الانصار

آن گاه که مرگ (عثمان) فرا رسید و قدرت در اختیار انصار بود آن ها عثمان را یاری نکردند (بکار، ۱۹۷۲: ۲۲۳).

عایشه هم در بصره به ابان بن عثمان گفت: «عثمان بن حنیف را برای قصاص پدرت بکش، چون انصار پدرت را کشتند». ولی عثمان بن حنیف گفت: اگر مرا بکشید، برادرم سهل بن حنیف در مدینه، از نزدیکان شما کسی را زنده باقی نمی گذارد، در این هنگام از او دست کشیدند (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۵، ج ۱۰: ۳۲۱). انصار از دفن عثمان در بقیع جلوگیری کردند تا این که او را در محلی به نام «حش کوب» که قبلا نیز قبرستان یهودی ها بود، دفن کردند. در زمان معاویه این قبرستان به بقیع وصل شد (همان: ۷).

معاویه شاعران درباری و غیر مسلمان را وادار می کرد که علیه انصار شعر بگویند و آن ها را هجو کنند، چنان که اخطل نصرانی به درخواست معاویه، این شعر را در هجو انصار سرود:

ذهبت قریش بالمکارم و العلی \*\*\* و اللوم تحت عمائم الانصار

«قریش، عظمت و مکارم اخلاقی را با خودشان بردند و پستی و خست برای انصار باقی ماند!» (بکار، ۱۹۷۲: ۲۲۸).

معاویه به این هم اکتفا نمی کرد و با تزویر خاصی می کوشید تا با تحریک و برانگیختن کینه های دوران جاهلیت میان دو قبیله انصاری اوس و خزرج، رشته وحدت آن ها را از هم گسیخته و آنان را به جان هم بیندازد. وی مغنیان و آوازه خوانان را وارد می کرد تا اشعاری را که قبایل انصار با آن ها همدیگر را در زمان جاهلیت هجو نموده بودند، بخوانند. ابوالفرج اصفهانی می گوید:

اویس به اشعاری که اوس و خزرج در جنگ های جاهلیت علیه هم می خواندند، علاقه داشت و مقصودی وی تحریک آن ها بر ضد یکدیگر بود و کمتر مجلسی بود که اویس با حضور افراد هر دو قبیله، شعری بخواند و اختلافی بروز نکند... به این وسیله، کینه های قدیمی و افکار خصومت آمیز گذشته را دوباره زنده می کرد (الاصفهانی، بی تا، ج ۲: ۱۷۰).

معاویه عده زیادی از بنی امیه را که شمار آن ها به هزار نفر می رسید، برای تضعیف انصار در مدینه ساکن کرده بود، به طوری که مدینه یکی از مراکز مهم استقرار بنی امیه به شمار می آمد. این افراد، جریان سیاسی حجاز را به نفع معاویه تعدیل می کردند. هم چنین معاویه همیشه امرای اموی برای مدینه می گماشت. البته تجمع بنی امیه در مدینه، نفع دیگری هم برای معاویه داشت که اگر در شام جمع می شدند، مزاحم او بودند و مشکل ایجاد می کردند، چنان که وقتی مروان به شام رفت، خلافت را از چنگ فرزندان معاویه درآورد (الاصفهانی، ۱۹۴۹: ۱۷۵).

انصار، دشمنان معاویه به شمار می آمدند، چون متهم به دست داشتن در قتل عثمان بودند و همراه علی (ع) در جنگ ها علیه معاویه شرکت جسته بودند. معاویه تمامی حقوق و مزایای انصار را قطع کرد (ابن حجر، ۱۴۱۲، ج ۱: ۱۶۶) و آن ها را فقیر ساخت، در مقابل آن دسته از بنی امیه که در مدینه سکونت داشتند، ثروتمند بودند. البته این محرومیت انصار که بعد از رحلت پیامبر شروع شده بود، در زمان عثمان بیشتر شد به حدی که علی (علیه السلام) دو نقطه به نام های «ابونیزر» و «بغیغه» را بر فقرای انصار وقف کرد. در زمان معاویه فقر و تنگ دستی در انصار شدت یافت و معاویه دیگر به آن ها حقوقی نمی داد. و آن ها مجبور می شدند زمین های خود را با کمترین قیمت به بنی امیه بفروشند (ابن حجر، همان: ۱۷۸).

مسعودی در گزارشی آورده است که شخصی از انصار در جواب معاویه که گفت چرا به پیشواز من نیامیدی، گفت: «مرکب نداشتیم و فقیر هستیم» هر چند برخی از انصار رفتند و خواستار عطای

حقوق شدند، ولی معاویه به آن‌ها توجه نکرد و آن‌ها را دست خالی برگرداند (مسعودی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۵۲).

معاویه به فقر و تنگ دستی انصار هم اکتفا نکرد و حاضر نشد ببیند که آن‌ها به چیزی افتخار می‌کنند. از این رو خواست لقب انصار را که مایه افتخار و مباهات آنان بود، حذف کند و آن‌ها را با نام و نسب پیش از اسلام بخواند، ولی به سبب مقاومت و اعتراض آنان، از تصمیم خود منصرف شد (الاصفهانی، بی تا، ج ۱۶: ۴۸).

آخرین ضربه بنی امیه بر انصار در واقعه حرّه بود که یزید در پی قیام مردم مدینه به فرماندهی عبدالله پسر حنظله، غسیل الملائکه بر ضد خلاف کاری‌های یزید، مسلم بن عقبه را برای سرکوبی مردم مدینه به آن شهر فرستاد و سه روز جان، مال و ناموس مردم را بر سپاهیانش مباح نمود. یعقوبی در این باره می‌گوید: مردم بسیاری کشته شدند، شهر پیامبر و حرم آن حضرت برای سپاهیان مباح گشت، به حدی که دختران با کره باردار شدند که پدران فرزندانشان نامعلوم بودند و مسلم از مردم به عنوان برده یزید بیعت گرفت و هر کس از این گونه بیعت امتناع می‌کرد، گردنش را می‌زدند (یعقوبی، ۱۳۵۸، ج ۲: ۱۷۵).

#### روابط و تعاملات انصار با امام علی (ع)

آن گاه که آن حضرت به خلافت رسید انصار با اشتیاق فراوان از آن استقبال کردند و خطبای انصار، خطابه‌های شورانگیز و دل‌نشینی به طرف داری از امیرمؤمنان ایراد کردند. ثابت بن قیس بن شماس، خطیب انصار، نخستین خطیبی بود که برخاست و سخنرانی کرد و سخنانی که حاکی از رضایت و اشتیاق آن‌ها به خلافت امیرالمؤمنین (ع) بود، ایراد کرد. او طی سخنانی گفت:

به خدا سوگند ای امیرمؤمنان! اگرچه آن‌ها در زمام داری از تو پیش افتادند، ولی در دین نتوانستند از تو جلو بیفتند. اگر دیروز از تو سبقت جستند، امروز به آن‌ها رسیدی... آنان در آن چه نمی‌دانستند به تو محتاج بودند، ولی تو با علمی که داری به هیچ کس نیازی نداری.

بعد از او خزیمه بن ثابت، ذوالشهادتین برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین! ما برای این کار، جز تو را شایسته نمی‌دانیم. اگر قلبمان به ما راست گفته باشد، این کار تنها از آن تو است و تو نخستین ایمان آورنده و داناترین مردم به خدا و سزاوارترین آن‌ها به پیامبر هستی و چیزی را که آن‌ها دارند تو نیز داری، ولی آن‌ها تو را ندانند (یعقوبی، همان: ۱۷۹).

همان طور که قریش در مقابل انصار از خلافت ابوبکر دفاع می‌کردند و آن‌ها را متهم به پیمان شکنی می‌نمودند، انصار هم از خلافت امیرمؤمنان (ع) در مقابل قریش و بنی امیه دفاع می‌کردند. بعد از بیعت با امیرمؤمنان عده ای از قریش به خون‌خواهی عثمان برخاستند و کشتن قاتلین عثمان را خواستار شدند و در مقابل امیرمؤمنان (ع) جبهه گرفتند. ابوالهیشم، عمار، ابویوب و سهل بن حنیف با جمعی از انصار، خدمت علی (علیه السلام) رسیدند و گفتند: یا امیرالمؤمنین! این‌ها

نقض پیمان نموده و خلف وعده کردند و ما را در نهبان به ترک شما فرا می‌خوانند، آن‌ها را به سزای عملشان برسان... . انصار تا آخر، از خلافت آن حضرت دفاع کرده و حامی آن بودند و با تمام قوا در جنگ‌های آن حضرت علیه ناکثین، قاسطین و مارقین شرکت جستند. امیرمؤمنان(ع) نیز در امور نظامی مانند پیامبر اکرم(ص) از آنان استفاده می‌کرد و مأموریت‌های حساسی به آن‌ها می‌داد. در جنگ جمل ابتدا پرچم را به دست فرزندش محمد حنفیه داد، ولی او به سبب شدت تیرباران دشمن، نتوانست پیشروی کند، آن‌گاه حضرت پرچم را از او گرفت و حمله کرد و ارکان سپاه جمل را لرزاند و سپس برگشت و دوباره پرچم را به «محمد» داد و فرمود: «کار نخستین خود را با این حمله جبران کن، انصار هم با تو هستند». آن‌گاه خزیمه بن ثابت را با عده‌ای از انصار که اهل بدر بودند، با او همراه کرد. محمد حنفیه همراه آن‌ها حمله کرد و جنگ را پیش برد(ابن ابی الحدید، ۱۴۱۵، ج ۱: ۱۴۵).

انصار هم چنان حضور فعالی در جنگ‌های امیرمؤمنان علی(ع) داشتند، چنان‌که زیاد بن لبید انصاری در جنگ جمل این اشعار را خواند:

کیف تری الأنصار فی یوم الکلب \*\*\* إنا اناس لانبالی من عطب  
و لانبالی فی الوصی من غضب \*\*\* و إنما الأنصار جد لا لعب  
هذا علی و ابن عبدالمطلب \*\*\* ننصره الیوم علی من قد کذب

چگونه می‌بینی انصار را در روز سختی و عداوت، ما مردمی هستیم که باکی از معلول شدن نداریم و در دفاع از وصی پیامبر به خشم کسی اعتنا نداریم. انصار جدی هستند و شوخی نمی‌کنند. این علی فرزند عبدالمطلب است و ما او را در مقابل کسانی که به دروغ مدعی شده‌اند یاری می‌دهیم. خزیمه بن ثابت انصاری نیز این‌گونه سرود:

لیس بین الأنصار فی جحمة الحرب \*\*\* و بین العداة إلا الطعان...

فادعها تستجِب فلیس من الخزرج و الأوس یا علی جبان...! (ابن ابی الحدید، همان: ۱۵۴). میان انصار، در شدت جنگ، و میان دشمنان، جز حربه و ضربه چیز دیگری نیست، آنان را بخوان اجابت می‌کنند. یا علی! میان اوس و خزرج ترسوئی نیست.

انصار در صفین هم حضوری فعال داشتند و ضربات سنگینی را بر پیکره سپاه شام وارد ساختند و عده‌ای از آن‌ها در جنگ به شهادت رسیدند. ابویوب انصاری، یار وفادار پیامبر(ص) در هر سه جنگ جمل، صفین و نهروان شرکت داشت و در نهروان فرمانده جناح راست سپاه امام علی (ع) بود.

معاویه پیش از جنگ صفین، نامه ای به انصار نوشت و آن‌ها را به خون‌خواهی عثمان و یاری خود فراخوانده و خاطر نشان ساخت که بعد از پیروزی، همچون عمر کار خلافت را به شورای مسلمانان واگذار خواهد کرد، ولی انصار جواب دندان شکنی به او و وزیرش عمرو عاص دادند و گفتند: شما کجا و مکاتبه کجا؟ شما کجا، مشورت کجا؟ شما کجا و شورا و خلافت کجا؟ (مزاحم، بی تا: ۶۳)

برخلاف سپاه معاویه، تعدادی از انصار، در سپاه علی (ع) و همراه آن حضرت بودند و فرمانده مستقل داشتند. ابتدا عمار یاسر فرمانده انصار و اهل مدینه بود و بعد از این که عمار شهید شد، امیرمؤمنان (ع) قیس بن سعد را به فرماندهی انصار برگزید (مسعودی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۶۰).

یعقوبی می گوید: در صفین از اهل بیعت شجره هفت صد نفر و سایر مهاجر و انصار، چهارصد نفر جزو لشکر علی (ع) بودند (یعقوبی، ۱۳۵۸، ج ۲: ۱۸۸) و ضربات و حملات انصار بر سپاه معاویه شکننده بود به حدی که معاویه خشمگین شد و نعمان بن بشیر و مسلمة بن مخلد را فراخواند و به آن‌ها گفت: آن چه از اوس و خزرج به من می رسد مرا غمگین ساخته است، شمشیرهای شان را بر دوش می گذارند و هم‌اورد می طلبند و یاران شجاع مرا می ترسانند، به خدا سوگند از هر کس سراغ می گیرم، می گویند انصار او را کشتند (مزاحم، بی تا: ۴۴۷).

قیس بن سعد، خطیب و بزرگ انصار سخنرانی می کرد و مردم را علیه معاویه تحریک می نمود و می گفت: شما زیر بیرقی هستید که در طرف راست آن جبرئیل و در طرف چپ آن میکائیل می جنگند و آن‌ها (سپاه معاویه) زیر پرچم ابوجهل هستند.

قیس، هم چنان با اشعار حماسی، مجاهدان را به خروش می آورد. سخنان او آن قدر معاویه را به خشم می آورد که روزی گفت: «خطیب انصار، قیس بن سعد، هر روز سخنرانی می کند و می خواهد ما را فردا از بین ببرد». معاویه از عمرو عاص خواست که چاره‌ای بیندیشد، عمرو عاص صلاح دید که شخصی از انصار را بفرستد تا قیس را سرزنش کند و او نعمان بن بشیر را فرستاد تا قیس را مذمت و ملامت نماید (ابن اعثم، ۱۴۱۲، ج ۳: ۲۸۱).

معاویه از همراهی انصار با امیرمؤمنان علی (ع) بیشتر ناراحت بود و خشم و ناراحتی او از نامه ای که به ابویوب نوشته آشکار می شود. هنگام جنگ صفین ابویوب نامه‌ای از طرف معاویه دریافت کرد که فقط یک سطر بود، معاویه نوشته بود:

«لا تنسی شیباء ابا عذرتهما و لا قاتل بکرهما». ولی ابویوب چیزی از آن نفهمید و آن را نزد امیرمؤمنان (ع) آورد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! این معاویه، پسر هند جگرخوار و پناه منافقان، نامه ای به من نوشته که از آن سر در نمی آورم و متوجه مقصودش نمی شوم، آن گاه نامه را به حضرت داد. علی (علیه السلام) فرمود: این جمله، مثلی است که گفته است، یعنی زن با کره شبی را که بکارت او از بین رفته و آن مردی را که این کار را کرده و قاتل اولین فرزندی که از او تولد یافته را هرگز فراموش نمی کند، من (معاویه) هم همانند آن زن هستم که قتل عثمان را فراموش نمی کنم (مزاحم، بی تا: ۳۶۹)

بعد از جنگ صفین هم معاویه مزدورانش را برای غارت، به نواحی عراق و حجاز می فرستاد و نتوانست از بروز کینه خود نسبت به انصار جلوگیری نماید. بَسر بن اِرطاه را با یک لشکر سه هزار نفری به سوی مدینه فرستاد و گفت: برو تا به مدینه برسی، اهل آن را خوار و ذلیل کن و هر کس را بر او گذشتی بترسان و مال کسانی را که به طاعت ما درنیامده اند، غارت کن و این گونه وانمود کن که قصد جان آنان را داری و ایشان را از دست تو رهایی و خلاصی نیست. هنگامی که بَسر به مدینه رسید، به منبر رفت و گفت: مثل شما، مثل شهری است که امن و آسوده به سر می برد و روزی آن، از هر سو به خوشی و فراوانی می رسد، آن گاه به نعمت های الهی کفران ورزید و سپس خداوند کیفر کردارشان، بلای فراگیر گرسنگی و نا امنی را به جان آنان چشاند و پیوسته به آن ها ناسزا می گفت، آن گاه خانه هایی را در مدینه ویران ساخت و سپس از مدینه به جانب مکه رفت (یعقوبی، ۱۳۵۸، ج ۲، ۱۹۷).

قیس بن سعد آخرین کسی بود که از حق خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مقابل معاویه دفاع کرد. هنگامی که معاویه وارد کوفه شد و از مردم بیعت خواست، قیس برپاخاست و گفت: ای مردم! شر را بر خیر ترجیح دادید و عزت را بر ذلت، و ایمان را به کفر تبدیل کردید، بعد از ولایت حضرت علی (ع) و سرور مسلمانان و پسر عموی پیامبر (ص) ولایت طلیق بن طلیق (آزاد شده فرزند آزاد شده) را قبول کردید... آیا خدا بر قلب هایتان مهر زده و شما نمی-فهمید (یعقوبی، ۱۳۵۸، ج ۲، ۲۱۶).

پرسش مطرح در اینجا آن که چرا انصار پس از رحلت پیامبر مانند این زمان با امیرالمؤمنان (ع) همراهی نکردند تا آن حضرت بتواند از حق خویش دفاع کرده و مسیر رهبری سیاسی اسلام و جانشینی پیامبر منحرف نشود؟ و حتی وقتی که شبانه حضرت فاطمه (س) را به در خانه های آن ها برد و از آن ها یاری خواست پاسخ مثبت ندادند (طبرسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۸۱) و چرا انصار خود به سقیفه شتافتند و پیش از مهاجران، انجمن تشکیل داده و درباره انتخاب خلیفه به مشورت نشستند و زمینه را آماده کردند تا رقبای امیرمؤمنان (ع) منظور خود را زودتر عملی سازند؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت که انصار به هیچ وجه قصد نداشتند خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از حقشان محروم کنند، بلکه آنان حرکات و فعالیت های قریش را، به ویژه در آخرین روزهای زندگی پیامبر، از جمله تخلف آنان از جیش اسامه و قضیه قرطاس و دوات تحت نظر داشتند و به یقین دریافته بودند که قریشیان نخواهند گذاشت حضرت علی (ع) زمام رهبری جامعه را در دست گیرد؛ چنان که براء بن عازب می گوید: بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) مواظب بزرگان مهاجر بودم که چه کار می کنند، می ترسیدم که کار را از دست بنی هاشم به درکنند که

ناگهان آن‌ها را گم کردم، به فاصله کمی شنیدم که جریان سقیفه پیش آمد، و ابوبکر را به خلافت برگزیده‌اند (تستری)،

بنابراین، آنان می‌خواستند با این کار از به قدرت رسیدن قریش ممانعت به عمل آورند و به گونه ای پیش دستی کرده باشند. در این مورد می‌توان به سندی اشاره کرد که علامه مجلسی از کتاب کشف المحجبه فی ثمره المهجه مرحوم سید بن طاووس نقل کرده که او هم از کتاب رسائل کلینی نقل کرده که در زمان وی بوده است. به گفته کلینی امیرمؤمنان (ع) در عصر حکومتش در کوفه نامه‌ای را نوشت و دستور داد که برای مردم خوانده شود. ضمن آن در شرح وقایع سقیفه آمده است:

سعد بن عباد که از سوی انصار برای خلافت در نظر گرفته شده بود، وقتی در سقیفه بنی‌ساعده دید مردم با ابوبکر بیعت می‌کنند با صدای بلند اعلام کرد: ای مردم! به خدا سوگند من خلافت را نمی‌خواستم مگر زمانی که دیدم شما آن را از دست علی به در خواهید کرد و اکنون بیعت نخواهم کرد تا زمانی که علی بیعت کند و شاید در آن صورت نیز بیعت نکردم (مجلسی، بی تا، ج ۱: ۳۰).

بعد از شکست در سقیفه نیز طبق مفاد برخی نصوص و نقل‌های تاریخی، آنان نام امیرمؤمنان را به عنوان کسی که باید خلیفه و جانشین پیامبر شود مطرح می‌کردند. چنان که بعد از بیعت مردم با ابوبکر، فروه بن عمرو انصاری که از بزرگان اصحاب پیامبر بود قریش را مخاطب قرار داده و با صدای بلند گفت: «ای گروه قریش! آیا در میان شما کسی هست که خلافت بر او حلال باشد و در او فضائل علی باشد». همچنین در خبری که زبیر بن بکار از طریق یکی از نوادگان عبدالرحمن بن عوف به نام ابراهیم بن سعید بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف نقل کرده می‌گوید: وقتی که مردم با ابوبکر بیعت کردند و او خلیفه شد، تعداد زیادی از انصار به سبب بیعت کردنشان با ابوبکر پشیمان شدند و یکدیگر را ملامت کردند و از امیرمؤمنان سخن به میان آوردند و او را برای بیعت مطرح کردند ولی او در خانه اش بود و به جمع آن‌ها نمی‌رفت، مهاجران از این مسئله ترسیدند و در این مورد زیاد گفتگو کردند و قریشیان بر انصار خشم گرفتند (بکار، ۱۹۷۲: ۵۸۳).

در جای دیگر می‌گوید: انصار در روزهای بعد از جریان سقیفه علی (ع) را گرامی می‌داشتند و نام او را برای خلافت مطرح می‌کردند.

هم چنین در صحبت‌هایی که در روزهای سقیفه، میان عمر و عاص و نعمان بن عجلان از انصار رخ داد، نعمان اشعاری در دفاع از انصار گفت که از جمله این بیت شعر است:

كان هوانا في علي \*\*\* و انه لاهل لها يا عمرو من حيث لاتدري

خواستہ ما در علی تحقق می‌یابد و او اهل است به خلافت ولی تو ای عمرو این را نمی‌توانی بفهمی. درباره وضع انصار هنگام رحلت پیامبر و در جریان سقیفه و بعد از آن باید گفت که شبیه وضع شیعیان کوفه در هنگامی بود که با مسلم، فرستاده امام حسین (ع) بیعت کرده بودند و ابن زیاد به آن شهر آمد و یک باره انسجام آنان به هم ریخت و در نهایت، مسلم غریبانه به شهادت رسید.

سرّ مطلب در این بود که رقبای امیرمؤمنان (علیه السلام) سیاست مدارانی قوی پنجه بودند و از پشتوانه حمایت اشراف و بزرگان قریش که بعد از فتح مکه مسلمان شده بودند، برخوردار بودند، و برخی از رؤسای قبایل و صاحب نفوذان انصار را از قبل با خود همراه کرده بودند، و نیز از اختلاف ها و رقابت های داخلی انصار بهره می بردند و نمی گذاشتند آنان کاری از پیش ببرند و با تهدید به جنگ و در خطر قرار دادن اسلام، آنان را از خواسته شان منصرف می کردند.

طبق نقل یعقوبی بعد از این که جماعتی به اطراف امیرمؤمنان جمع شدند و پیشنهاد بیعت به ایشان کردند و آن حضرت فرمود: «صبح با سرهای تراشیده نزد من آید». اگرچه آنان نتوانستند به وعده خود عمل کنند و جز سه یا چهار نفر نیامدند، ولی کارگردانان سقیفه احساس خطر کردند و به امیرمؤمنان فشار آوردند تا بیعت کند (یعقوبی ۱۳۵۸، ج ۲: ۸۵).

#### نتیجه

هر چند انصار با وجود تلاش ها و فداکاری هایی که در طول حیات پیامبر (ص) از خود نشان دادند، در حادثه سقیفه، عملکرد مناسبی در حمایت از حضرت علی (ع) نداشتند، با این حال، عدم همراهی ایشان با خلفای سه گانه و نقش بسزای انصار با امام علی (ع) در دوران حکومتش، از حداقل تمایل آنان به حضرت علی (ع) حکایت می کند. این توجه ایشان به امام علی (ع) در واقعه سقیفه و دوران خلافت خلفا موجب شد تا در زمان بیعت مردم به سمت امام (ع) تمایل بیشتری پیدا کنند.

تلاش فراوانی که از سوی قریشیان و رقیبانی سیاسی امام علی (ع) از سقیفه و در طول مدت خلافت ابوبکر، عمر و عثمان صورت گرفت، موجب محرومیت آن جناب از حق الهی خویش گردید.

مسلمتا توجه انصار به حضرت علی (ع) دارای دو بعد معنوی و دنیوی است. عده ای حقیقتا به مقامات الهی آن حضرت تقوا، شجاعت و خصایل اخلاقی ایشان معترف بودند و آن حضرت را بر سایرین افضل می دانستند. عده ای دیگر نیز از شهرت و نفوذ حضرت علی (ع) را در رسیدن به موقعیت سیاسی و اجتماعی خود سود می بردند. این مسئله به طور واضح در جریانات مخالفان ایشان در حکومت آن حضرت و نبردهای صفین و جمل و نهروان به خوبی آشکار است.

#### منابع

۱. ابن ابی الحدید، (۱۴۱۵)، شرح نهج البلاغه، بیروت: الاعلمی.
۲. ابن حجر، (۱۴۱۲)، الاصابه فی تمییز الصحابه، بیروت: دارالجمیل.
۳. ابن سعد، (۱۴۰۵)، الطبقات الکبری، بیروت: دار بیروت.
۴. ابن اعثم، محمد بن علی، (۱۴۱۲)، الفتوح، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دارالفکر.
۵. ابوالفرج اصفهانی، (بی تا)، الأغانی، بیروت: داراحیاء التراث العربی.

۶. ابوالفرج اصفهانی، (۱۹۴۹)، مقاتل الطالبین، قم: منشورات الشریف الرضی.
۷. بلاذری، احمد بن یحیی، (بی تا)، انساب الاشراف، قاهره: دارالمعارف.
۸. پیشنماز، صادق، (۱۳۷۹)، سمنظره امیرالمؤمنان با بزرگان از مهاجرین و انصار، مجله مبلغان، شماره ۱۱، صص ۶۵-۵۴.
۹. جعفریان، رسول، (۱۳۹۲)، تاریخ سیاسی اسلام، چاپ پنجم، قم: دلیل ما.
۱۰. زبیر بن بکار، (۱۹۷۲)، الأخبار الموفقیات، تحقیق سامی کلی السعانی، بغداد: مکتبه العلنی.
۱۱. سیوطی، عبدالرحمن، (۱۳۸۹)، تاریخ الخلفاء، بیروت: دارالتربی.
۱۲. طالقانی، سعید، (۱۳۸۷)، انصار و امیر مؤمنان، مجله تاریخ اسلام در آئینه پژوهش، شماره ۱۷، صص ۸۱-۱۱۰.
۱۳. طبرسی، احمد بن علی، (۱۳۸۶ق)، الاحتجاج، مترجم محمد باقر الخرسان، نجف: دارالنعمان.
۱۴. طبری، محمد بن جریر، (بی تا)، تاریخ الرسل و الملوک، قاهره: مطبعه الحسینیة.
۱۵. مجلسی، محمد باقر، (بی تا)، بحار الانوار، بیروت: دارالرضا.
۱۶. مسعودی، ابوالحسن، (۱۳۷۵ق)، مروج الذهب، بیروت: دارالاندلس.
۱۷. مفید، محمد، (۱۴۱۳)، الجمل، قم: نشر کنگره شیخ مفید.
۱۸. منتظرالقائم، اصغر، (۱۳۹۱)، تمدن سازی نبوی و علوی، اصفهان: مرغ سلیمان.
۱۹. نصر بن مزاحم، (بی تا)، وقعة صفین، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۲۰. یاقوت حموی، عبدالله، (۱۴۱۰ق)، معجم البلدان، تحقیق فرید عبدالعزیز الجندی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۱. یعقوبی، احمد، (۱۳۵۸)، تاریخ یعقوبی، قم: دار الاعتصام.

# بررسی تحولات سیاسی ایذه، قلعه تل و باغملک در دوره‌ی قاجار با تاکید بر نقش ایل بختیاری

آفرین توکلی<sup>۱</sup>

سمیه کمالی<sup>۲</sup>

## چکیده

ایذه، قلعه تل و باغملک (جانکی) از جمله مناطق بختیاری نشین در دوره قاجار بودند. قلعه تل به علت قرار گرفتن در دشتی حاصل خیز و مجاورت با نواحی کوهستانی و راه‌های ارتباطی عمده، در عهد قاجار جایگزین ایذه شده است. حکومت منطقه جانکی از اول سلطنت قاجارها با خوانین بختیاری قلعه تل بوده است و مناطق ایذه و قلعه تل و باغملک در کشاکش دائمی با قاجارها بسر می بردند. ایل بختیاری یکی از ایلات مهم و مقتدر ناحیه جنوبی ایران است که در طول تاریخ، مخصوصاً در رابطه با حاکمان قاجار، فراز و فرود بسیاری را شاهد بوده و بدین خاطر نقش به سزایی در تحولات این کشور بزرگ ایفاء نموده است. حاکمان قاجار، با سیاست کلی تفرقه بینداز و حکومت کن، بین دو تیره مهم ایل بختیاری یعنی هفت لنگ و چهارلنگ و با گرفتن گروگان از بین خوانین بزرگ بختیاری و پیوند زناشویی با بعضی سران ایلی سعی کرده از قدرت و روحیه طغیان‌گری آن‌ها بکاهند. اوج جدال خوانین بختیاری با دولت قاجار در زمان ایلخانان مقتدری چون محمد تقی خان چهارلنگ و حسین قلی خان هفت لنگ بوده که به یکپارچگی و قدرتمندی این مناطق در عصر قاجار انجامیده است. وجود کوه‌های منگشت، حاصلخیزی و جاری بودن رود-های دائمی و نیز ساختار ایلیاتی و قبیله‌ای بختیاری‌ها، انگیزه و علاقه شدید ایل بختیاری و رؤسای آنان برای نیل به قدرت از عوامل مؤثر در پایداری سیاسی منطقه بختیاری نشین خوزستان در دوره قاجار بود. این پژوهش سعی دارد با روش تحلیلی-توصیفی تحولات سیاسی مناطق ذکر شده در دوران قاجار را بررسی نماید.

**واژگان کلیدی:** ایل بختیاری، قاجارها، خوزستان، ایذه، باغملک، قلعه

<sup>۱</sup>. مسئول مکاتبه، استادیار گروه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی دانشگاه یزد، atavakoli@yazd.ac.ir

<sup>۲</sup>. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، دانشگاه یزد. somayekamali9567@gmail.com